



شماره دوازدهم  
تابستان ۱۳۸۹  
صفحات ۱۰۳-۸۹

واژگان کلیدی

تذکره الاولیا

تصحیف

ابوالحسن خرقانی

ابوسعید ابوالخیر

تصحیح

## درباره دو تصحیف در تذکره‌الاولیا

دکتر مجید منصوری \*

دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران

### چکیده

تذکره‌الاولیا همانند بسیاری دیگر از تذکره‌های عرفانی، تا حدودی ویژگی کشکول‌گونگی دارد؛ از این‌رو، حتی اگر امروز همه نسخه‌های اقدم و اصح این کتاب نیز وجود داشت، باز هم تصحیح آن با دشواری‌های زیادی مواجه بود. نویسنده یا نویسندگان این کتاب، غالباً در حکم مدون و گزینشگر مقامات و یا کُتب شرح احوال بوده‌اند و این احتمال که به دلایل گوناگون، در منابع آنها تصحیفات و تحریفاتی راه یافته باشد، تقریباً قطعی به نظر می‌رسد. ممکن است نویسنده و یا نویسندگان تذکره نیز تصحیفی را وارد متن کرده باشند؛ این احتمال در باب پیرانی چون خرقانی که به لهجه محلی خود سخن می‌گفته‌اند و مریدان نیز سخنان آنها را با کمترین تغییر ثبت می‌کرده‌اند، بسیار قوی‌تر می‌شود.

در مقاله‌ای که فراروی خوانندگان است، به تصحیح دو تصحیف در تذکره‌الاولیا پرداخته شده و سعی گردیده است صورت اصلی متن برپایه برخی شواهد بازایی شود.

\*majid.mansuri@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۹/۳

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۲/۱۵

## مقدمه

تذکره‌های عرفانی، میراث‌های گرانقدر و متضمن عصاره‌هایی از زندگی و افکار و اندیشه‌های ناب بزرگان صوفیه و برخی طلایه‌داران این طریقه‌اند. اقوال اسطوره‌گون این پیران بشکوه، فارغ از ارزش‌های گوناگون جامعه‌شناختی، زبان‌شناختی، ادبی و زیباشناختی و... می‌تواند برای انسان‌های آزاده و حتی جوامع بشری، در حکم نوش‌دارویی شگرف و جان‌بخش در جوامع مدرن و انسان‌گرفتار در بحران‌های عصر کنونی باشد. از این‌رو، بازیابی و تصحیح اقوال این بزرگان در کتاب‌هایی چون *تذکره‌الاولیای عطار نیشابوری*، از زوایای گوناگون ضروری می‌نماید.

از آنجاکه این اقوال غالباً دارای ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های لفظی و معنوی‌اند، ضبط دقیق و تصحیح صواب آنها، در انتقال جنبه‌های معنایی و بلاغی کلام، بسیار مهم و مؤثر است و کوچک‌ترین تغییر و تصحیف می‌تواند فحوای یک جمله ارزشمند را به‌کلی دگرگون کند.

در این تحقیق به تصحیح و تحلیل دو تصحیف در *تذکره‌الاولیا* پرداخته‌ایم: نخست تصحیح سخنی از ابوالحسن خرقانی که تصحیف آن مولود لهجه قومی است<sup>(۱)</sup> و دوم، تصحیح اصطلاحی درباره نحوه درس آموختن ابوسعید ابوالخیر در نزد ابوعلی زاهر که نحوه تعلیم وی را در دوران نوجوانی روشن می‌نماید.<sup>(۱)</sup>

## تصحیح یکی از اقوال خرقانی

اقوال خرقانی در مقاماتش دارای لهجه کهن قومی است که در سخنان بازمانده وی در آثاری چون *منتخب‌نورالعلوم* و *تذکره‌الاولیا* و *اسرارالتوحید* (بخش ملاقات خرقانی با ابوسعید) می‌توان بقایای این لهجه را بازیافت. این ویژگی سبب شده است که در صورت و معنی سخنان خرقانی تغییراتی صورت گیرد: «این نکته را نباید فراموش کرد که تحولات و تغییرات در متن مقامات خرقانی، بیشتر به دلیل غرابت لهجه قومی آنهاست و عامل فیلولوژیک داشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۹۶). به همین سبب «کسانی که تمام یا بخش‌هایی از مقامات خرقانی را در دوره‌های بعد کتابت می‌کرده‌اند، کوشیده‌اند که زبان این متن‌ها را به تناسب زبان عصر و ناحیه خودشان تغییر دهند» (همان: ۹۵).

ویژگی فوق و منحصر به فرد بودن اقوال خرقانی، سبب گردیده است که کاتبان و حتی برخی نویسندگان و مدوتان، در قرائت این اقوال با مشکل مواجه شوند و صورت صحیح متن را دریابند. البته تنها اقوال خرقانی دچار این مشکل نیست، بلکه به سبب فراوانی لهجه‌ها در ایران قدیم، دوبیتی‌های بازمانده به لهجه‌های مختلف نیز در بسیاری موارد، به علت تصحیف و تحریف و گاه متروک و مهجور گشتن آن لهجهٔ خاص، گواه گسترده‌تری دامنۀ این تصحیفات و مشکلات فراوان فراروی مصححان و شارحان متون است. در غالب این موارد، کاتبان تلاش می‌کرده‌اند در نقش یک مصحح دانشمند قرار گیرند و متن را به ظن خود تصحیح قابل فهم نمایند:

«مثلاً در روزگار نویسنده‌های و یا سخنوری، کلماتی با شکل آوایی و گونه‌ای زبان رایج بوده، یا از سوی اهل زبان ترک گردیده و هیأت به کار گرفته آنها از جانب آن نویسنده و سخنور، در زمان کاتب نامأنوس و ناشناخته بوده و کاتب در حین کتابت، جای این گونه از کلمات و مصطلحات را به واژه‌ها و اصطلاحات عصر - که گاهی هیچ ارتباط معنایی با صورت اصلی نداشته - پر کرده و به این صورت، اغلاط و تصرفاتی در دست‌نوشته‌اش روی داده» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۷۹).

### تصحیف «را گفتن» به «را گفتن»

در جملات ذیل که سخنی است از ابوالحسن خرقانی، عبارت «مردان را گفتند پای آبله کردید (کردند)»، مورد بحث است. پیش از ورود به بحث اصلی، سه تصحیح متفاوت از این سخن خرقانی را ذکر می‌کنیم. در تصحیح نیکلسون چنین آمده است: و گفت در همه کارها بیش طلب بود بس یافت إلاً درین حدیث که بیش یافت بود بس طلب و مردانرا گفتند پای آبله کردید و مردان بی آبله رسیدند نامردان را پای آبله کند و مردانرا نشسته‌گاه (عطار نیشابوری، ۱۹۰۵م: ۲/ ۲۲۹).

استعلامی نیز ضبط نیکلسون را تکرار کرده و تنها «مردانرا» را بدل به «مردان را» نموده است (عطار نیشابوری، ۱۳۷۰: ۶۸۹). استاد شفیع کدکنی در کتاب نوشته بر دریا این عبارت را با تغییر «مردان» اول به «مردان» براساس نسخه‌هایی که در اختیار داشته‌اند و همچنین برگزیدن تصحیح قیاسی «واگفتند» به جای «را گفتند» (احتمالاً در نسخهٔ ایشان نیز «گفتند» بوده است) و برخی تغییرات جزئی دیگر، چنین تصحیح کرده‌اند:

و گفت: در همه کارها پیش طلب بُود پس یافت، اِلّا در این حدیث که پیش یافت بُود پس طلب. و مریدان واگفتند و پای آبله کردند و مردان بی آبله رسیدند؛ نامردان را پای آبله کند و مردان (را) نشستگاه (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۸۴).

ایشان در تعلیقات متن نوشته‌اند:

واگفتند: تصحیح قیاسی ماست. اصل: «و مریدانرا گفتند و پای آبله کردند و». واگفتن به معنی شکاف برداشتن و ترک خوردن است، به‌ویژه ترک خوردن پوست (مثنوی، ۷۸/۲):  
زانکه چون مغزش درآکند و رسید پوست‌ها شد بس رقیق و واگفید  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۵۰۴)

تصحیح شفییعی، نسبت به ضبط‌های نیکلسون و استعلامی، به صواب نزدیک‌تر است، زیرا در ضبط آن دو، واژه «مردان» چند بار مکرر و کُلّ سخن بی‌معنی شده است؛ تنها نقطه مشکوک و مبهم در تصحیح ایشان، تصحیح قیاسی «واگفتند» است.  
در اینجا تصحیح پیشنهادی خود از سخن خرقانی را بازمی‌نماییم و در ادامه دلائل ترجیح این ضبط را ذکر خواهیم کرد:

و گفت: در همه کارها پیش طلب بُود پس یافت، اِلّا در این حدیث که پیش یافت بُود پس طلب. و مریدان را (راه) گفتند و پای آبله کردند و مردان بی آبله رسیدند؛ نامردان را پای آبله کند و مردان (را) نشستگاه.

مطابق این تصحیح، در نسخه‌های دیگر، افزون بر تصحیف «گفتن» (کوفتن) به «گفتن»، «را» (راه)<sup>(۱)</sup> نیز «را» (علامت مفعول بی‌واسطه) دانسته شده است. درباره‌ی ترجیح ضبط فوق، می‌توان دلائل زیر را برشمرد:

۱- به احتمال زیاد، ابوالحسن خرقانی دارای مقاماتی کهن بوده است که منتخب *نورالعلوم* وی نیز بازمانده و تلخیصی از همان مقامات است. نویسنده یا نویسندگانی که ملحقانی به تذکره‌*لاولیا* افزوده‌اند- و بخش خرقانی نیز از همین ملحقان است- هرکدام بنا بر سلیقه خود، قسمت‌هایی از این مقامات را تلخیص کرده و در ذکر ابوالحسن گنجانده‌اند؛ به همین سبب، در نسخه‌هایی که از تذکره‌*لاولیا* باقی مانده است، بخش‌های بعد از حلاج، تا حدود بسیاری با هم متفاوت‌اند. در اینجا صورت‌های دیگری از همین سخن ابوالحسن را از دیگر نسخ تذکره ذکر می‌کنیم که تأییدی است بر تصحیح ما:

و گفت باید که پایت را آبله برافتد از رفتن، و یا تن ترا از نشستن و یا دل ترا از اندیشه. هر که سفر زمین کند پایش را آبله برافتد و هر که سفر آسمان کند دلش را آبله برافتد، من سفر آسمان کردم تا بر دلم آبله افتاد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۰۶).

پرسیدند در سفر. گفت: باید که پایت را آبله برافتد از رفتن یا دلت را از اندیشه. هر که سفر زمین کند پایش را آبله برافتد و هر که سفر آسمان کند دلش را آبله برافتد از اندیشه و ابوالحسن سفر آسمان کرد تا دلش را آبله برافتاد (همان: ۳۲۹).

فحوای سخنان فوق با سخن پیشین خرقانی انطباق دارد: سیر و سلوکی که عارف یا صوفی در درون خود (در آسمان‌ها) به آن می‌پردازد، بسیار فراتر از سیر و سلوک زمینی است. در حالت اول، به سبب حالات مراقبه، نشستن طولانی و سیر درونی، آبله بر دل (یا نشستگاه) صوفی می‌افتد، اما در سیر و سلوک ظاهری - که ظاهراً سفر کعبه نیز مدّ نظر است - آبله بر کف پای او می‌افتد.

۲- تعبیر «را گفتن» به احتمال فراوان صورت اصیلی است در سخن خرقانی. در برخی گویش‌ها و لهجه‌های محلی معاصر نیز هنوز این ترکیب به کار می‌رود.<sup>(۳)</sup> در لهجه‌هایی که صورت مصدری و صیغه‌های ماضی این فعل به صورت «گفتن» مستعمل است، صیغه‌های مضارع آن به گونهٔ «کوأم، کووم، کویم» به کار می‌رود. خرقانی نیز در یکی دیگر از اقوال خود، «پای... کوید» را به جای «پای... کوید» استعمال کرده است: پس گفت: اگر از در ترکستان تا به در شام شخصی را پای در سنگ کوید، آن پای ابوالحسن است. و اگر دردی در دلی است، آن دل ابوالحسن است (همان: ۲۸۰).

شفیعی کدکنی در باب ضبط «عدنی کوبان و عدنی کویان» نوشته است: «... و به‌رغم ضبط لباب نسخه‌های اصلی و اساسی EDBA همه در تمام موارد که نقطه دارند، کویان دارند و نه کوبان... از آنجاکه کوی به‌جای کوب در لغاتی مانند جامه‌کوی به‌جای جامه‌کوب هنوز در زبان مردم این ناحیه تا حدود کدکن باقی است، نیازی به تغییر نسخه‌های اساسی وجود ندارد و باید پذیرفت که ضبط آنها درست است و کویان صحیح است، بی‌آن‌که بخواهیم کوبان را غلط بدانیم» (منور بن ابی‌سعد، ۱۳۸۸: ۲/ ۷۵۴).

در مقامات ابوسعید ابوالخیر نیز آمده است:

... آلوده مکن که آن چون آبگینهٔ شامی بود که اگر اندک چیزی با او کوید بشکند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۰۲).

۳- «راه کوفتن» اصطلاح رایجی در ادبیات کهن است که امروزه نیز به کار می‌رود. در لغت‌نامه دهخدا و برهان قاطع چنین آمده است:

راه کوفتن: راه کوبیدن. راه رفتن. راه سپردن. طی کردن راه (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل راه کوفتن)؛ کفت: ... و مخفف کوفت هم هست که از کوفتن باشد (برهان، ۱۳۷۶: ذیل کفت).

اینک چند نمونه از استعمال این اصطلاح در متون کهن:

در کتاب *احسن‌القصص*<sup>(۴)</sup> که در حقیقت، روایتی از داستان یوسف و زلیخاست، فعل «راه کُفت» به معنی «پیمودن مسافت زیاد همراه با سختی» آمده است. زلیخا که در خواب صورت یوسف را دیده و همواره به دنبال او می‌گردد، خبر از زیبارویی به نام عزیز مصر می‌شنود و می‌پندارد که شاید وی همان کسی باشد که او را در خواب دیده است و برای دیدار وی راهی طولانی را طی می‌کند تا به مصر می‌رسد:

... عزیز مصر درآمد، زلیخا او را بدید. از کنیزکی از خاصگان خود پرسید: که این کیست؟  
گفت: شوهر تو عزیز مصر. زلیخا گفت: آه دریغا رنج من، دریغا راه کُفت من، دریغا نام و ننگ  
به باد دادن من... که این نه آن صورت است که من دیدم (*احسن‌القصص*: ۷۷۲).

در مورد کاربرد این اصطلاح در متون کهن، می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد:

عشق چون خورشید دامن گستریده بر زمین	عاشقان چون اخترانش راهِ بالا کوفته...
حاجیانِ راهِ جان خسته نگردند از نشاط	اشترانشان زیر بار از راه اعضا کوفته
ساربانان این غزل گو تا ز بعد خستگی	اشتران را مست بینی راهِ بطحا کوفته

(مولوی، ۱۳۸۶: ۸۱۹)

خاکیان دانند راهِ کعبهٔ جان کوفتن	کین ره دشوار مُشتی خاکی آسان دیده‌اند
-----------------------------------	---------------------------------------

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۸۹)

چنان‌که پیشتر گفته شد، تناسبی بین «راه کوفتن» و سفر حج وجود دارد که در چهار بیت فوق نیز قابل مشاهده است. به نظر می‌رسد در سخن خرقانی نیز مقصود از عبارت «مردان را کُفتند و پای آبله کردند...» همان سفر حج باشد که امثال خرقانی و ابوسعید اعتقاد چندانی به آن نداشته‌اند. این بیت سنایی نیز قابل تأمل و به نوعی مرتبط با سخن خرقانی است:

این شرف بس باشدت کاواز خیزد روز حشر	کاحمد عارف به جان <sup>(۵)</sup> حج کرد و دیگر کس به پای
-------------------------------------	--

(سنایی، ۱۳۸۵: ۵۱۱)

در این عبارت /سرر/التوحید نیز آبله افتادن بر پای صوفیان در راه کعبه، چنین توصیف شده است:

تاج الاسلام گفت: با پدر به هم به خانقاه مکه شدیم، به طلب او، گفتند: او نماز چاشت گزارده است و به مسجد عایشه شده راه میقات عمره نیکو می کند که آنجا سنگ های درشت و ناخوش است، نرم می کند تا پای حاجیان مجروح نگردد (منور بن ابی سعد، ۱۳۸۶: ۱/۳۷۲).

مولوی به شکل صریح تری به رابطه حج و پای آبله شدن اشاره کرده است:  
حج پیاده می روی تا سر حاجیان شوی جامه چرا دری اگر شد کف پات آبله  
(مولوی، ۱۳۸۶: ۸۴۶)

۴- امروز در برخی لهجه ها «گفتن» به جای «کوفتن» به کار می رود. در متون کهن نیز چنین کاربردی دیده می شود:

«به جای تسبیح و تهلیل، سرود و غزل بنهادیم و به جای نماز شب، پای گفتن و بالش زدن بنهادیم» (ژنده پیل، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

مولانا نیز در غزلی به مطلع «دیدم رخ ترسا را با ما چو گل اشکفته»، واژه های «آشفته، ناسفته و...» را با «گفته» قافیه کرده است:

از بهر چنین مشکل تبریز شده حاصل وندر پی شمس الدین پای دل من گفته  
(مولوی، ۱۳۸۶: ۸۱۷)

۵- در تصحیح استعلامی و نیکلسون، چون کاتبان «گفتند» را به «گفتند» بدل کرده و بنابر رسم الخط معمول، آن را «گفته اند» پنداشته اند، فعل «کردند» را نیز تبدیل به «کردید» نموده اند تا جمله را معنی دار کنند.

### تصحیح و تحلیل تعبیری درباره نحوه درس آموختن ابوسعید ابوالخیر

در تصحیح نیکلسون از تذکره/الاولیا، درباره نحوه درس آموختن ابوسعید ابوالخیر در نزد ابوعلی زاهر چنین آمده است:

تا بعد از شش سال در مرو پیش عبدالله حصیری تحصیل کردم. چون وفات کرد، پنج سال دیگر پیش امام قفال تحصیل کردم، چنان که همه شب در کار بودم و همه روز در تکرار تا یک بار به درس آمدم چشم ها سرخ کرده. قفال گفت بنگرید تا این جوان شبانه در چه کار

است و گمان بد بردی. پس نشسته گوش داشتم. خود را نگوینسار کرده بودم و در چاهی ذکر می‌گفتم و از چشم من خون می‌افتاد تا یک‌روز استاد از آن معنی با من کلمه بگفت. از مرو به سرخس رفتم و با بوعلی زاهر تعلق ساختم و سی روز روزه داشتمی و در عبادت بودمی (عطار نیشابوری، ۱۹۰۵ / ۲ / ۳۲۴).

تصحیح استعمالی نیز منطبق بر ضبط نیکلسون است (عطار نیشابوری، ۱۳۷۰: ۸۰۲)، اما شفییعی در کتاب *چشیدن طعم وقت*، این عبارات را چنین ضبط کرده است:

پس شیخ بعد از آن به مرو رفت و پنج سال در مرو پیش [ابو] عبدالله خضری تحصیل کرد. و چون او وفات یافت پنج سال دیگر پیش امام قفال تحصیل کرد؛ چنانکه همه شب در کار بودی و همه روز در تکرار. تا یک روز به درس آمد، چشم‌ها سرخ کرده. قفال گفت: بنگرید تا این جوان مهینه‌ای در چه کار است؟ و بدو گمان بد برد. پس او را به شب گوش داشتند. خویشتن را سرنگونسار کرده می‌بود. و ذکر می‌گفت و خون بر روی و چشم او می‌افتاد. مگر روز دیگر استاد از آن معنی با او کلمه‌ای گفت. شیخ از مرو برفت و به سرخس آمد. و با بوعلی زاهر تعلق کرد و یک روز سبوسه روزه بگرفتی. و آن سه روز در عبادت بودی (شفییعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

شفییعی در قسمت *تعلیقات کتاب*، نسخه‌بدل‌ها و ضبط‌های گوناگون این عبارات را آورده است:

یک روز سبوسه روزه بگرفتی: احتمالاً به معنی تأخیر و درنگ. در نسخه *تذکره لاولیا* متعلق به نگارنده (با علامت قراردادی C) این عبارت چنین است: «یک روز سه سبق گرفتمی از برای سه روز و در آن سه روز پیش استاد نرفتمی» و در نسخه *تذکره لاولیا* نیکلسون به صورت «و سی روز روزه داشتمی» (۳۲۴/۱) و در نسخه‌بدل همان کتاب «یک سبق سه روز گرفتی و آن سه روز در عبادت بودی». نیز در نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی (با نشانه قراردادی A): «و یک روزه سبق را در سه روز می‌گرفتی». در این که سه بوسه / سبوسه تعبیری بوده است و غیر از معنی لغوی سبوس (نوعی حشره / شپش) مفهومی داشته است، نمی‌توان تردید کرد...<sup>(۶)</sup>

(شفییعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶۳-۲۶۲).

### سبق سه‌روزه گرفتن

دهخدا «سبق گرفتن» را به معنی «درس گرفتن؛ چیز آموختن» آورده و شاهد زیر را ذکر کرده است:



روزی دیوانه‌ای این بیت می‌خواند:

نیکوان را دوست دارد هر که باشد در جهان  
گر بدان را دوست داری گوی بردی از میان  
خواجه فرمودند ما از این سخن سبق گرفتیم و درویشان (را) گفتند که این بیت را یاد گیرند  
(انیس الطالبین، ص ۶۸) (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل سبق گرفتن).

در راستای معنی فوق می‌توان به این بیتِ انوری زیر اشاره کرد:

به باغ بلبل بر یاد تو گشاده زبان  
به شاخ فاخته از ذوق تو گرفته سبق  
(انوری، ۱۳۷۶: ۱ / ۲۷۳۱)

در عبارتِ مورد بحث، با قرار گرفتن «سه‌روزه» در کنار «بگرفتی»، غالب کاتبان و حتی برخی خوانندگان و شارحان پنداشته‌اند که این عبارت به معنی «روزه گرفتن» است و تلاش کرده‌اند با تغییراتی در جمله، ضعف تألیف آن را اصلاح کنند. با توجه به دلائلی که پس از این خواهد آمد، به احتمال قریب به یقین، ضبط صواب عبارت مذکور باید چنین باشد: «... و یک روز(ه) سبق سه‌روزه بگرفتی...»؛ چنان‌که در برخی نسخ تذکره نیز چنین است و شفיעی کدکنی به آنها اشاره کرده است.

مهم‌ترین دلائل رجحان ضبط فوق به قرار زیر است:

۱- یکی از منابع مهمّ عطار، کتاب ارجمند کشف‌المحجوب/هجویری بوده است. این عبارت به همان صورت «سبق سه‌روزه گرفتن» در این کتاب نیز آمده است و هیچ نسخه‌بدلی هم برای آن ذکر نشده است:

اندر ابتدای حال، وی به طلب علم از میهنه به سرخس رفت و به ابوعلی زاهر-رحمة‌الله علیه- تعلق کرد. یک روز سبق سه‌روزه بگرفتی و آن سه روز اندر عبادت گذاشتی تا آن امام، آن رشد اندر وی بدید و تعظیم وی زیادت کرد (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۵۰).

۲- ابوسعید دارای مقامات کهنی بوده و روایات تذکره/اولیا و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرارالتوحید نیز ظاهراً براساس آنها نوشته شده است. در دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرارالتوحید، به جای «سبق سه‌روزه گرفتن» عباراتی آمده است که ژرف‌ساختِ همین تعبیر است. در حالات و سخنان ابوسعید چنین می‌خوانیم:

بعد از آن قصد سرخس کرد نزدیکِ خواجه امام ابوعلی زاهر. مُحدّث و مفسّر بود و امام عهد. شیخ، بامداد بر وی تفسیر خواندی و نمازِ پیشین علمِ اصول و کلام و نمازِ دیگر احادیثِ رسول علیه‌السلام. و تربت خواجه ابوعلی به سرخس است، رحمه الله (ابوروح میهنی، ۱۳۸۴: ۶۲).

مطابق عبارتِ فوق، مقصود از «سبق سه‌روزه گرفتن»، خواندنِ تفسیر در بامداد، خواندنِ اصول در نمازِ پیشین و خواندنِ احادیثِ رسول (ص) در نمازِ دیگر است. در *اسرار التوحید* نیز همین سخنان با اندک تغییری در نحو و واژگان چنین آمده است:

پس از مرو قصد سرخس کرد. چون به سرخس آمد، پیشِ ابوعلی زاهر ابن احمد فقیه شد، که محدّث و مفسر و فقیه بود و مذهب شافعی در سرخس او ظاهر کرد و از وی پدید آمد... پس شیخ ما، بامداد، بر بوعلی فقیه تفسیر خواندی و نمازِ پیشین علمِ اصول، و نمازِ دیگر اخبار رسول صلی الله علیه و سلّم، و درین هر سه علم شاگرد بوعلی فقیه بود (منور بن ابی سعد، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۳).

ترجمهٔ عربی *تذکرهٔ الاولیا* (شماره ۳۳۷ خطی: ورق ۲۹۴) نیز تا حدودی مؤید همین نکته است: «ارتحل من مرو إلی سرخس و تعلق بالشیخ ابی علی الزاهد و اشتغل علیه و کان یقرء فی یوم درس ثلثة ایام و یشغل الأيام الثلثة بالعبادة».

۳- آخرین نکتهٔ مبهم در عبارت مذکور، ادامهٔ آن است که در برخی نسخ آمده است: «... و آن سه روز در عبادت بودی (گذاشتی)...». ظاهر امر این است که ابوسعید در ظرف یک روز، درس سه روز را یاد می‌گرفت و سه روز بعد را به نزد استاد نمی‌رفت و به عبادت می‌پرداخت. شفیع‌ی کدکنی نیز به نسخه‌بدلی با این مضمون اشاره کرده است: در نسخهٔ *تذکرهٔ الاولیا* متعلق به نگارنده (با علامت قراردادی C) این عبارت چنین است: یک روز سه سبق گرفتمی از برای سه روز و در آن سه روز پیش استاد نرفتمی (۱۳۸۶: ۲۶۳).

مشکل اینجاست که اگر ابوسعید مثلاً شنبه به مکتب می‌رفته و درس سه روز آینده را فرا می‌گرفته است، روز شنبه نیز در حساب همین سه روز باید باشد؛ بنابراین وی دو روز آینده را می‌تواند در عبادت باشد و باید روز سه‌شنبه در کلاس درس حاضر شود و درس‌های روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه را نیز پیشاپیش فرا گیرد و در روز جمعه نیز تعطیل بوده باشد. در این صورت جملهٔ «و آن سه روز در عبادت بودی» از لحاظ منطقی درست به نظر نمی‌رسد، مگر اینکه این سه روز را از چهارشنبه تا جمعه بدانیم،

در حالی که در قسمت دیگر هفته، یعنی از شنبه تا سه‌شنبه، وی می‌تواند تنها دو روز مابین این روزها را در کلاس حاضر نشود و به عبادت پردازد!

### نتیجه‌گیری

به انجام رساندن تصحیحی منقح از تذکره‌الاولیا و نظائر آن، بسیار دشوار است، زیرا حتی اگر نسخ دست‌نویس نویسنده یا نویسندگان این اثر را در دست داشته باشیم، تنها می‌توانیم متن تذکره را با آنچه از کتاب‌ها و مقامات متعدد تلخیص شده است، یکسان کنیم که در زمان نویسنده یا نویسندگان تذکره نیز در آنها تصحیفات و کاستی‌هایی وجود داشته است. در خصوص زندگی پیرانی چون ابوسعید ابوالخیر و ابوالحسن خرقانی، مقامات یا سخنان پراکنده‌ای در برخی کتب موجود است که با مطابقت این متون با می‌توان تا حدودی به تصحیح اقوال آنها دست یازید. همچنین روایات متعددی از پیران بعد از حلاج، در نسخ گوناگون تذکره‌الاولیا موجود است که می‌تواند در تصحیح برخی تصحیفات راهگشا باشد.

در این تحقیق به تصحیح یکی از اقوال خرقانی در تذکره‌الاولیا براساس روایات دیگری از خرقانی که در نسخ تذکره موجود است و استاد شفیعی کدکنی برخی از آنها را در کتاب نوشته بر دریا تصحیح کرده‌اند پرداخته شد. عبارت مورد بحث در برخی نسخ چنین بوده است: «و مریدان را گفتند و بای آبله کردند...»، و برخی مصححان آن را چنین تصحیح کرده‌اند: «مریدان را گفتند و پای آبله کردند (برخی: کردید...)»؛ در حالی که باید چنین تصحیح شود: «و مریدان را (راه) گفتند و پای آبله کردند...».

همچنین به تصحیح عبارت «سبق سه‌روزه گرفتن» در باب نحوه درس آموختن ابوسعید ابوالخیر در نزد ابوعلی زاهر پرداخته شد. این عبارت در تذکره و نسخ متفاوت آن بسیار مغشوش است. در بسیاری از نسخ، آن را مرتبط با «روزه گرفتن» پنداشته‌اند و برای معنی‌دار و قابل فهم کردن متن، آن را دچار تحریف و تصحیف کرده‌اند. در این مورد نیز با توجه به صورت صحیح این ترکیب در کشف‌المحجوب و ژرف‌ساخت آن در اسرارالتوحید و حالات و سخنان ابوسعید، ضبط صحیح عبارت را بازنموده و معنی آن را نیز معلوم کرده‌ایم.

## پی‌نوشت

۱- بخشی از داده‌های این مقاله پیرامون مقامات و لهجه قومسی خرقانی و برخی موارد دیگر، براساس آراء استاد شفیعی کدکنی در کتاب‌هایی چون *نوشته بر دریا* و مقدمه و تعلیقات *اسرارالتوحید* شکل گرفته است (نک. شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸ و منوربن ابی‌سعد، ۱۳۸۸).

۲- ممکن است «را» تصحیف «راه» نباشد و خود آن درست باشد و نزدیک به لهجه خرقانی. امروز نیز در بسیاری از لهجه‌ها به جای «راه» گفته می‌شود «را».

۳- در لهجه مردم اراک، به جای «کوفتن»، در همه صیغه‌ها «گفتن» گفته می‌شود و تعبیر «را (راه) گفتن» نیز هنوز به همان معنی مستعمل است. در گونه مرکزی گویش گیلکی نیز این ترکیب به همین صورت به کار می‌رود.

۴- در این کتاب که با *حسن‌القصص* معروف تفاوت دارد، تنها به داستان یوسف و زلیخا پرداخته شده است. این شاهد را دوست عزیزم جناب آقای علی نویدی ملاطی، مصحح فاضل، اشاره کردند که کتاب مذکور را تصحیح کرده‌اند و در دست چاپ دارند.

۵- نسخه بدل: «به دل».

۶- شفیعی در ادامه چنین نوشته است: «در شعرهای فرخی سیستانی میان این کلمه و سه بوس به معنی سه عدد بوس، غالباً نوعی ایهام برقرار است (دیوان فرخی، ۲۷۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۵):»

گفتا ز حور بوسه نیایی درین جهان  
لب تو باز به سه بوسه وام‌دار من است  
فرخی امید به از پیش خورد  
چون گاو به چرمگر به من در منگر

گفتم مرا سه بوسه ده ای شمسۀ بتان  
به مهر تو دل من وام‌دار صحبت توست  
گفت که فردا دهمت من سه بوس  
از بهر سه بوسه‌ای بت بوسه شمر

و در شعر مسعود سعد نیز (دیوان، ۶۳۶):

تو صوفی‌ای و منع به نزد تو روا نیست

سه بوسه همی‌خواهم منعم مکن ای دوست

و در شعر سنائی چند هجو درباره شخصیتی به نام علی سه‌بوسش دیده می‌شود (دیوان سنائی، ۱۰۵۳، ۱۰۹۱، ۱۰۹۹):

مردم است آن روسپی زن مردم است  
علی نامی، دریغ این نام بر تو  
زن تو راست است و تو کاژی

پیش ازین گفتم سه بوسش را همی  
ایا کشخان بد اصل ای سه بوسش  
ای سه‌بوسش به آدمی ناژی

در *آم‌الکتاب*، از متون اسماعیلی کهن (شاید قرن پنجم) این تعبیر به کار رفته است: «سبوسندگان و آنانی که در بیابان‌ها باشند و آنانی که در سراخ‌ها باشند چون مار و کژدم و ماهی و خنفسا و کرم و کلوز» (۴۰۲).

ایوانف اظهار نظر کرده است که از مصدر سبوسیدن باشد و در معنی حشرات و زندگان (مسائل تاریخی زبان فارسی، علی‌اشرف صادقی: ۲۹۳). با توجه به سبوسش، که اسم مصدر فعل سبوسیدن است، می‌توان احتمال داد که معنی کلمه منحصر در حشرات نباشد. این شخص هم که موردِ هجو سنایی است به دلیل داشتنِ خصوصیتی، حقیقتاً یا مجازاً بدین نام شهرت گرفته باشد. احتمال اینکه سه‌بوسه/ سبوسه در متن ما اصیل باشد و روایت‌های دیگر تصحیف آن، بسیار قوی است. اگر بپذیریم که سه‌بوس/ سبوس/ سپوز یک کلمه است، با آمدن سپوز در ترجمه‌های کهن قرآن کریم ذیل آیه «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ» (۶۱/۶)، و ترجمه آن به سپوز نکنند، در معنی درنگ و تأخیر، می‌توان عبارت متن ما را نیز در همین مفهوم گرفت، یعنی روزه می‌گرفت با درنگ و طولانی شدن (فرهنگ‌نامه قرآنی، ۴/ ۱۸۵۲) «(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۶۴-۲۶۲).

## منابع

- ابوحامد (با ابوطالب) محمد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی، (قرن ۸). ترجمه عربی تذکره‌الاولیاء، کتابت محمود بن اسماعیل بن ابراهیم، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۳۷، تاریخ کتابت: ذی‌الحجه ۸۶۹.
- ابورح میهنی، لطف‌الله بن ابی‌سعد (۱۳۸۴)، *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- أحسن‌القصص* (کتابت ۶۵۶ ه.ق)، به خط محمود بن محمد بن ابراهیم، کتابخانه سلیمانیه ترکیه، شماره ۵۰۵.
- انوری، محمد بن محمد (۱۳۷۶)، *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶)، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۷۸)، *دیوان خاقانی*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوآر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.

ژنده‌پیل جامی، احمدبن ابوالحسن (۱۳۶۸)، *انیس‌التائبین*، به تصحیح علی فاضل، تهران: توس.  
سنائی غزنوی (۱۳۸۵)، *دیوان سنایی*، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، تهران: سنائی.  
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، *چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافتۀ بوسعید)*، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، *نوشته بردریا (از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی)*، تهران: آگاه.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۰)، *تذکرۀ اولیا*، به کوشش محمد استعلامی، تهران: زوّار.

\_\_\_\_\_ (۱۹۰۵م)، *تذکرۀ اولیا*، تحقیق رنولد الن نیکلسون، لیدن: بریل.

مایل هروی، نجیب (۱۳۶۹)، *نقد و تصحیح متون*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۶)، *کلیات شمس*، براساس چاپ فروزانفر، تهران: هرمس.  
منور بن ابی‌سعد، محمد (۱۳۸۸)، *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید*، مقدمه تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیی کدکنی، تهران: آگه.

هجویری، ابوالحسن علی‌بن عثمان (۱۳۸۴)، *کشف‌المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: سروش.